



عقبگرد آمریکا

برنی سندرز سیاستمدار برجسته دموکرات و کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در کتاب «انقلاب ما» با ۱۵ دلیل نشان می‌دهد آمریکا دیگر آن آمریکای سابق نیست

فرهیختگان برنارد سندرز، سناتور آمریکایی در سال ۱۹۸۱ تنها شهردار آمریکا بود که به سیستم دوحزبی آمریکا (دموکرات و جمهوری خواه) پشت پا زده بود و با تفکرات سوسیالیستی به قدرت رسید. ۹ سال بعد هم لقب نخستین نماینده کنگره را به خود اختصاص داد که در ۴۰ سال گذشته خارج از سیستم دوحزبی وارد کنگره شد. سندرز مخالف سرسخت افزایش شکاف طبقاتی در آمریکاست. او سال ۲۰۱۰، هشت ساعت و نیم سخنرانی کرد تا مانع ادامه سیاست‌های مالیاتی جورج بوش شود، زیرا معتقد بود این سیاست‌ها به نفع ثروتمندان است و باعث افزایش شکاف طبقاتی در آمریکا می‌شود. سه سال بعد در گفت‌وگو با یک نشریه آمریکایی درباره کاندیدا شدن در انتخابات ۲۰۱۶ گفته بود، این موضوع را با احتمال ۹۹ درصد رد کرده و گفته بود: «من خیلی به خانواده‌های کارگر اهمیت می‌دهم. خیلی نگران زوال طبقه متوسط آمریکا هستم. از نابرابری ثروت و درآمد در این کشور خیلی ناراحتم. از اینکه فقر در آمریکا همواره در سطح بالایی وجود دارد ولی هیچ کس راجع به آن صحبت نمی‌کند، خیلی متأسفم، با این حال وارد کارزار انتخاباتی شد و در برخی مناظرات توانست اقبال عمومی را به دست آورد. برخی دلیل درخشش او در برخی مناظرات دموکرات‌ها را فراخوانی می‌دانند که برای یک «انقلاب سیاسی» و پایان دادن به سرکشی‌های طبقه میلیاردر آمریکا صادر کرد. سندرز اما در دور مقدماتی رقابت با کلینتون شکست خورد و نتوانست به‌عنوان نامزد دموکرات‌ها در برابر دونالد ترامپ بایستد. او پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا، با انتشار کتابی با عنوان «انقلاب ما؛ آینده‌ای که باید به آن اعتقاد داشت»، به بررسی وضعیت این روزهای آمریکا پرداخته است. او در این کتاب از زوال و نابودی طبقه متوسط آمریکا و از راهکارهای سوسیالیستی خود برای نجات آمریکا سخن گفته است.

۴۳ میلیون نفر زیر خط فقر

سندرز معتقد است در ثروتمندترین کشور تاریخ جهان، اصل اولیه اقتصاد آمریکا باید این باشد که با ۴۰ ساعت کار در هفته یا بیش از آن هیچ کس نباید در فقر زندگی کند، اما این از آنچه امروزه رخ می‌دهد بسیار دور است. فرسایش قانون حداقل دستمزد فدرال، امروز موجب این شده است که بیش از ۴۳ میلیون آمریکایی، در فقر زندگی می‌کنند. بسیاری از این افراد به ظاهر مشاغل هستند، ولی زیر خط فقر فدرال زندگی می‌کنند. در عین حال هزینه‌های مربوط به درمان، مخارج مراکز نگهداری از کودکان، هزینه‌های کالج و هزینه‌های مسکن رو به افزایشند، ولی دستمزدها نه.

کمبود ۷/۲ میلیون خانه برای خانواده‌های کم درآمد

ایجاد مشاغل از طریق خانه‌دار کردن خانواده‌ها از چالش‌های مهم برای خلق مشاغل، ایجاد مسکن مقرون به صرفه برای خانواده‌هاست. سندرز می‌نویسد: «زمانی که من کودک بودم، انتظار می‌رفت هیچ خانواده‌ای بیش از ۲۵ درصد درآمد خود را برای مسکن هزینه نکند. البته این شرایط برای خانواده‌های کم درآمد بسیار سخت است، با ۶/۶ میلیون خانواده زیر خط فقر که حداقل نیمی از درآمد ناچیزشان فقط برای یک سرپناه هزینه می‌شود، مبلغ بسیار اندکی برای سایر ملزومات زندگی مانند غذا، درمان و حمل‌ونقل‌شان باقی می‌ماند. اتحادیه ملی مسکن کم درآمدان گزارش داده است که کشور با کمبود شدید ۷/۲ میلیون آپارتمان با قیمت‌های معقول برای خانواده‌های کم درآمد روبرو است. در همین حین، بیش از نیم میلیون نفر - خانواده‌های بچه‌دار، جانبازان، بیماران روانی و جوانان فراری - در خودروهایشان یا در پناهگاه‌های بی‌خانمانان یا در خیابان زندگی می‌کنند.»

ثروتمند اما برای غیرمردم

سندرز مدافع سرسخت توزیع متناسب ثروت در آمریکاست. او ادامه روند فعلی را منجر به زوال طبقه متوسط در آمریکا می‌داند. ایالات متحده ثروتمندترین کشور تاریخ جهان است اما به اعتقاد سندرز واقعیت برای مردم این نیست، زیرا بیشتر ثروت به تعداد اندکی از مردم این کشور تعلق دارد و توسط آنها کنترل می‌شود. امروز نابرابری درآمد و ثروت مان از هر کشور دیگر دنیا بیشتر است، و فاصله طبقاتی از دهه ۱۹۲۰ تاکنون خیلی زیادت از هر زمان دیگری است. «به اعتقاد سندرز «توزیع مجدد ثروت در جهت اشتباهی انجام گرفته است، با تریلیون‌ها دلار که از جیب طبقه متوسط خارج شده و در حساب‌های بانکی یک‌دهم از یک درصد مردم قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۷۹، حدود یک درصد از یک‌دهم جمعیت کشور مالک هفت درصد از ثروت این کشور بوده‌اند، که امروز به ۲۲ درصد رسیده است. تعداد بیلیون‌ها در ایالات متحده در ۱۵ سال اخیر ۱۰ برابر افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۰، ایالات متحده ۵۱ بیلیون داشت، با ۴۸۰ بیلیون دلار سرمایه‌خالص. امروز ایالات متحده با داشتن ۵۴۰ بیلیون با سرمایه‌خالص ۲/۴ تریلیون دلار رکورددار است. در کشور مساهنگامی که یک‌دهم از یک درصد مردم ثروت تقریباً ۹۰ درصد بقیه را در اختیار دارد یک جای کار عمیقاً مشکل دارد که ۲۰ نفر از ثروتمندترین آمریکایی‌ها ثروت بیشتری از ۱۵۰ میلیون نفر دیگر دارند. آنان تقریباً نیمی از کل جمعیت‌مان را در تملک خود دارند. یک جای کار عمیقاً عیب دارد. هنگامی که یک خانواده - والتون‌ها که بنیانگذار و صاحب وال مارت هستند - ثروتش بیشتر از ۱۳۰ میلیون آمریکایی دیگر است.»

اوروی دیگر جامعه آمریکا را که از ثروت‌های این کشور محرومند این چنین شرح می‌دهد: «بیش از ۴۳ میلیون آمریکایی - از جمله ۲۰ درصد از کودکان - در فقر زندگی می‌کنند، برخی از آنها در فقر بسیار شدیدی به سر می‌برند. تقریباً ۲۸ میلیون آمریکایی از بیمه درمانی برخوردار نیستند و هزاران نفر از آنها هر ساله به واسطه اینکه به موقع به دکتر مراجعه نکرده‌اند، جان خود را از دست می‌دهند. میلیون‌ها جوان باهوش توانایی مالی ندارند که به کالج بروند یا اگر بروند غرق در بدهی می‌شوند. میلیون‌ها سالمند و بسیاری از جانبازان معلول با وجود حقوق بازنشستگی ناچیزشان برای زنده ماندن می‌جنگند. او می‌افزاید: «این فقط یک سطح عجیب و غریب از اختلاف ثروت نیست که ما تجربه می‌کنیم، یک نابرابری وحشتناک درآمد است از مبلغی که سالانه کسب می‌کنیم.»

مردم رای نمی‌دهند

سندرز در کتابش از توزیع نابرابر ثروت در آمریکا ابراز نگرانی کرده و همین موضوع را عامل گسترده شدن شکاف طبقاتی در جامعه آمریکا عنوان کرده است؛ شکافی که در سال ۲۰۱۴ منجر به کمترین میزان مشارکت مردم در انتخابات از زمان جنگ جهانی دوم شد. او در این باره می‌نویسد: «در انتخابات سال ۲۰۱۴ حزب جمهوری خواه سکان سنا را به دست گرفت و رای اکثریت را در خانه نمایندگان آمریکا به دست آورد و برنده انتخابات فرمانداری‌ها و تمام مبارزات قانونگذاری در تمام آمریکا شد. در این انتخابات اما ۶۳ درصد از مردم رای ندادند. از آن عجیب‌تر اینکه ۸۰ درصد از جوانان و اکثریت بزرگی از آمریکایی‌های کم درآمد رای ندادند. تعداد رای‌دهندگان در سال ۲۰۱۴ کمترین درصد از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون بود.» او می‌پرسد: «چرا مردم رای نمی‌دهند؟ چرا چنین جمعیت بزرگی از مردم خود را از سیاست و دموکراسی کنار کشیدند؟ پاسخ پیچیده نیست. مردم دیگر اعتقادی به این ندارند که دولت نماینده منافع آنان است. مردم دیگر نمی‌خواهند در چیزی که برایشان صرفاً یک بازی معمای دموکراسی است، مشارکت داشته باشند. در دنیای واقعی، بسیاری از ثروتمندان ثروتمندتر و بقیه مردم فقیرتر می‌شوند.»

تعطیلی ۶۰ هزار کارخانه

طی ۱۵ سال گذشته چیزی حدود ۶۰ هزار کارخانه در ایالات متحده بسته شده و میلیون‌ها شغل با دستمزدهای خوب از دست رفته‌اند. واقعا یقه انگیز است، زیرا بسیاری از این مشاغل استاندارد طلایی برای کارگران رقم آبی بوده‌اند. ولی آنچه به همین اندازه دردناک است این است که بسیاری از مشاغل تولیدی که امروز وجود دارند، از دستمزدهای معقولی برخوردار نیستند. بنابر مطالعاتی که توسط پروژه قانونی استخدام ملی در سال ۲۰۱۸ انجام گرفت، تقریباً نیمی از مشاغل خط مقدم تولیدی خودرو در آمریکا اکنون کمتر از ساعتی ۱۵ دلار دستمزد پرداخت می‌کنند. درحالی که ما نیاز داریم هرچه می‌توانیم برای اطمینان از اینکه اکثریت مشاغل آینده امنیت بالایی خواهند داشت، انجام دهیم، در عین حال باید اطمینان حاصل کنیم که هیچ فردی در آمریکا دستمزد ناچیز نداشته باشد.

فقر ۳ برابر نرخ ملی در دیترویت

فقر دیترویت در میشیگان، در مجاورت صنایع خودروسازی پررونق یکی از ثروتمندترین شهرهای آمریکا در سال ۱۹۶۰ بود، ولی تغییر ساختار اقتصادی که موجب بسته شدن کارخانه‌های خودروسازی شده بود در عمل این شهر را نابود کرد. امروزه سرانه درآمد در دیترویت کمتر از نصف حد متوسط ملی است و نرخ فقر در این شهر سه برابر نرخ ملی است. این سناتور آمریکایی درباره این شهر می‌نویسد: «من با معلمان در دیترویت صحبت کردم. آنها می‌گفتند سیستم تحصیلی آن به دلیل فروپاشی ملی از هم گسیخته است. چند سال پیش با کارگران جوانی در همین شهر ملاقات کردم. مرد جوانی ۲۰ ساعت در هفته در یک رستوران کار می‌کرد و با اتوبوس به مک‌دونالد دیگری برای کار کردن می‌رفت و از آنجا دوباره با اتوبوس به شغل سومش می‌رفت. در دیترویت متوجه شد کمبود خواربارفروشی که مردم نتوانند غذای تازه از آن بخرند، وجود دارد. در عوض مردم برای غذاهای با کیفیت بسیار پایین پول زیادی می‌پرداختند.»

۵ شغل برای تامین مخارج یک خانواده

در ایالت ورمونت و در کل آمریکا، این عمل غیرعادی ای برای مردم نیست که دو یا سه شغل در یک زمان داشته باشند تا بتوانند قبوض‌شان را بپردازند و کمی بیمه درمانی دریافت کنند. در تمام کشور مردم سخت کار می‌کنند، با این حال به هیچ‌جانی‌رسند. سندرز در کتابش خاطره‌ای از وضعیت اقتصادی طبقات شاغل آمریکا روایت کرده است: «چند سال پیش من از سوپرمارکتی در برلینگتون خرید می‌کردم و زنی به سمت من آمد. او گفت: برنی، من و شوهرم یک بچه داریم. دل‌مان می‌خواهد بچه‌های بیشتری داشته باشیم، ولی من دوجا کار می‌کنم و او سه‌جا. فکر نمی‌کنیم با توجه به زمان طولانی‌ای که سر کار هستیم، بتوانیم والدینی برای خانواده‌هایمان باشیم.» و این چیزی بود که من بارها در سراسر کشور در کمپین‌هایم می‌شنیدم. ازدواج‌ها تیره و تار شده‌اند و والدین وقت کافی برای گذراندن یا کودکان‌شان ندارند. مردم از کار بیش از حد، خسته و مضطرب هستند. در عین حال، بسیاری از مردم هیچ کاری ندارند.»

درآمد ۱۴۰۰ دلار کمتر از ۱۹۹۹

در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد آمریکا به نحوی توسعه یافت که قابل تصور نبود. قدرت صنعتی آمریکا، در اوج خود بود و برای کارمندان درآمدهای خوب و برای میلیون‌ها آمریکایی پایداری شغلی فراهم می‌کرد. در ضمن رشد اقتصاد، طبقه متوسط هم گسترده‌تر شد و از منافع رشد اقتصادی بهره می‌برد. اما مشکل از آنجا شروع شد که «افراد قدرتمند خاصی خواستار سهم بزرگ و بزرگ‌تری از منافع اقتصادی شدند.» سندرز می‌گوید: «طبقه بزرگ متوسط آمریکایی که روزی دنیا حشرت‌ش را می‌خورد، نابود شده است و کسانی که از این طبقه مانده‌اند، همواره در حال مبارزه‌اند که در این مقام باقی بمانند، با ساعت‌های طولانی کار و گاهی با مشاغل چندگانه و با کمترین دستمزد. امروز در آمریکا، درآمد متوسط هر خانواده - مبلغی که خانواده‌های مرکز جامعه ما به دست می‌آورند- پس از محاسبه تورم، تقریباً ۱۴۰۰ دلار کمتر از چیزی است که در سال ۱۹۹۹ بود.»

نابرابری دستمزد مردان و زنان

یکی دیگر از مشکلات ساختاری از نگاه سندرز، نابرابری دستمزد زنان در برابر مردان در آمریکاست. به نوشته او «امروز، زنان تقریباً نیمی از نیروی کار ایالات متحده هستند، ولی متوسط دستمزد زنان کارگر به صورت تمام‌وقت در این کشور هنوز فقط ۷۹ سنت برای هر دلاری است که یک مرد دریافت می‌کند و این فاصله پرداختی جنسیتی حتی برای زنان رنگین پوست بدتر هم می‌شود. در برخی مشاغل، تمایز جنسیتی در پرداخت دستمزد کاملاً زشت و ناپسند است.»

برای نمونه، زنان نماینده فروش مالی ۴۸ درصد کمتر از مردان درآمد دارند. زمانی که مشاوران مالی خصوصی هستند، ۴۱ درصد کمتر از همکاران مردشان درآمد دارند. حتی زنانی که وارد مشاغل حقوقی می‌شوند، ۶۰ سنت از هر یک دلاری که مردان برای همان شغل کسب می‌کنند، نصیب‌شان می‌شود.»

مواد غذایی برای فقرا گران‌تر از ثروتمندان

بالتیمور در مرلند یکی دیگر از شهرهایی بوده که سندرز به آن سفر کرده است. او درباره نشست با مردم این منطقه می‌گوید: «آنها نه‌تنها به تأثیرات شدید از دست رفتن مشاغل اشاره کردند که باعث فروپاشی کامل طبقه متوسط شده است، بلکه به نکته بسیار عجیبی اشاره کردند که فقیر بودن بسیار گران است.»

فقرها به واقع هزینه بیشتری برای غذا، خدمات مالی، ائانه‌خانه و نیازهای اولیه‌شان می‌پردازند تا طبقه ثروتمند یا متوسط. درحالی که توسط گروه زیادی از کارشناسان و دوربین‌های تلویزیون محاصره شده بودم، وارد منطقه متروکی شدم که فردی دیگری در آن کشته شده بود. آنچه دیدم خانه‌ها و مغازه‌های مخروبه بود. به من گفتند که در منطقه‌ای با جمعیت هزاران نفر، نه بانکی بود و نه سوپرمارکتی فقط مغازه‌های پرداخت پول نزولی (بهره‌ای) بود و بقالی و مشروب‌فروشی.»

کارگران بدون تعطیلی

در بسیاری از مشاغل امروزی آمریکا تعطیلات بسیار کمی برای مرخصی‌ها تخصیص داده شده است. سندرز می‌نویسد: «سال گذشته (۲۰۱۵) ۴۱ درصد از کارگران، حتی از یک روز تعطیلات با حقوق برخوردار نبودند و حدود نیمی از کارگران با دستمزد پایین کشور ما، هیچ‌گونه مرخصی با حقوقی از کارفرمایان‌شان دریافت نمی‌کنند. دیگر آنکه ۳۶ درصد از کارگران بخش خصوصی، دسترسی به حتی یک روز مرخصی استعلاجی ندارند. امروز کار، تنها کاری است که ما باید انجام دهیم. اگر بیمار شوید یا باید به سر کار بروید یا کارتان را از دست خواهید داد. اگر فرزندتان در بیمارستان باشد باید به سر کار بروید. اگر پدرتان میرد باید به سر کار بروید. اگر صاحب نوزاد شدید باید طرف دو یا سه هفته به کار خود برگردید.»

زندگی ناممکن با حقوق بازنشستگی

در آمریکا تقریباً غیرممکن است بتوان زندگی را فقط با حقوق بازنشستگی ادامه داد. سندرز می‌نویسد: «چه کسی می‌تواند با حقوق بازنشستگی سالانه ۱۱ تا ۱۱ هزار دلار زندگی کند؟ محاسبه کنید اجاره، غذا، سوخت برای گرمای، برق، تلفن، همین‌طور پرداخت‌هایی که بابت بیمه درمانی و تهیه داروهای باید هزینه شود. هیچ کس نمی‌تواند با ۱۱ هزار دلار در سال سر کند، ولی میلیون‌ها نفر به اجبار دارند این کار را می‌کنند.»